

اھریمنان زیبا

کلی لینک

ترجمه‌ی زھرا جلال‌زاده

سرپرست مجموعه

فرزاد فرید

گور اشتباه

۱۳

ساحران پرفیل

۴۳

کیف پریان

۱۰۱

کلاه همه فن حریف

۱۳۵

هیولا

۱۵۷

موج سوار

۱۸۷

پاسان آبل

۲۶۷

اھریمنان زیبا

۳۱۵

بازی سیندرلا

۴۰۱

کلی لینک

• کلی لینک (متولد ۱۹۶۹، امریکا) مجموعه داستان‌هایی به سبک علمی‌تخیلی، فانتزی، رئالیسم، رئالیسم جادویی و جنایی ترسناک می‌نویسد. داستان‌های او برنده‌ی جوایزی از جمله جایزه‌ی هوگو، سه جایزه‌ی نیولا و جایزه‌ی جهانی فانتزی بوده است. لینک فارغ‌التحصیل دانشگاه کلمبیا در نیویورک است و به‌همراه همسرش گوین گرانت^۱ انتشارات Small Beer را اداره می‌کنند.

کتاب پیش‌رو با عنوان اصلی Pretty Monsters شامل ده داستان کوتاه است که در سال ۲۰۱۰ در انتشارات Canongate به چاپ رسید. این داستان‌ها پیش‌تر در مجموعه‌های پراکنده نیز منتشر شده بود، جز داستان «اهریمان زیبا» که برای نخستین بار در این مجموعه به چاپ رسیده است.

داستان «گور اشتباه» نخستین بار در سال ۲۰۰۷ در مجموعه داستان‌هایی به

گردآوری دیورا نویز^۱ در انتشارات Candlewick، داستان «هیولا» در سال ۲۰۰۶ در مجموعه داستان‌هایی به گردآوری تد تامسون^۲ در انتشارات McSweeney، داستان «کیف پریان» در سال ۲۰۰۴ در مجموعه داستان‌هایی به گردآوری الن داتلاو و تری ویندلینگ^۳ در انتشارات Viking شاخه‌ای از Penguin Young Readers Group، داستان «ساحران پرفیل» در سال ۲۰۰۸ در مجموعه داستان‌هایی به گردآوری شارین نوامبر^۴ در انتشارات Firebird شاخه‌ای از Penguin Young Readers Group، داستان «کلاه همه‌فن‌حریف» در سال ۱۹۹۸ و سپس در سال ۲۰۰۱ در انتشارات Small Beer، داستان «موج‌سوار» در سال ۲۰۰۸ در مجموعه داستان‌هایی به گردآوری جانانان استران^۵ در انتشارات Viking شاخه‌ای از Penguin Young Readers Group، داستان «پاسبان آبل» در سال ۲۰۰۷ در مجموعه داستان‌هایی به گردآوری الن داتلاو و تری ویندلینگ در انتشارات Viking شاخه‌ای از Penguin Young Readers Group، داستان «بازی سیندرلا» در سال ۲۰۰۹ در مجموعه داستان‌هایی به گردآوری الن داتلاو و تری ویندلینگ در انتشارات Viking شاخه‌ای از Penguin Young Readers Group منتشر شده بود. ترجمه‌ی داستان دیگری از این مجموعه با عنوان Magic of Beginners همراه با دیگر داستان‌های کوتاه لینک در مجموعه‌ی دیگری از انتشارات پریان در دست چاپ است.

نیل گیمن^۶ درباره‌ی لینک می‌نویسد: «مفرح، تکان‌دهنده، دلچسب، متهورانه و پرهیبت است. او منحصر به فرد است و باید گفت گنجینه‌ای ملی است که لازم است تفنگداران دریایی در همه حال دورادورش از او پاسداری کنند.»

نُه داستان از نویسنده‌ای با این توانایی که از سال ۱۹۹۸ با انتشار آثارش توانسته در دنیای ادبیات فانتزی جایگاهی منحصر به فرد به خود اختصاص دهد پیش روی خوانندگان است. سحر قلم کلی لینک خواننده را جادو می‌کند و او را به دنیای خود می‌کشد، حتی پس از خاتمه‌ی داستان. در برگردان این اثر امید آن داشتیم که جادوی او در مترجم نیز اثر گذارده باشد و همان سحر به خوانندگان فارسی‌زبان منتقل شود. امید است خوانندگان مسحور با بیان نظرات خود مترجم را برای ترجمه‌ای بهتر یاری‌رسانند. از فرزند فرید سیاست‌گزارم که این اثر را در اختیارم گذارد، او که خود قلمی مسحور به دست دارد، با پریان، در دنیای حرفه‌مدار و خلاقانه را می‌گشاید.

زهره جلال‌زاده
زمستان ۱۳۹۴

1. Deborah Noyes

2. Ted Thomson

3. Ellen Datlow and Terri Windling

4. Sharyn November

5. Jonathan Strahan

6. Neil Gaiman



هر کسی ممکن است هنگام نیش قبر
سراغ گور اشتباه برود.

گور اشتباه

ماجرا از این جا شروع شد که یکی از دوستانم به نام مایلز اسپری^۱ تصمیم گرفت برود سراغ زنده کردن از دست رفته‌ها و گور دوست دخترش بتانی بالدوین^۲ را بکند که کمتر از یک سال از مرگش می‌گذشت. مایلز می‌خواست این کار را انجام دهد تا دسته اشعاری را زنده کند که توی تابوت او گذاشته و به نظرش حرکت زیبا و شاعرانه‌ای بود. البته باید بگویم کار احمقانه‌ای مرتکب شده بود. از آن اشعار نسخه‌ی دیگری نداشت. مایلز همیشه‌ی خدا ویری بود. به نظر من همیشه باید همان اول کار فکر آخر کار را هم کرد.

اشعار دست‌نوشته‌ش را که از اشک لک برداشته و جوهرش پخش شده بود گذاشته بود توی دست‌های بتانی. انگشتان دست‌های بتانی مثل شمع چرب و روغنی بود و سردی خوشایندی داشت و به کل فراموش می‌کردی که

1. Miles Sperry

2. Bethany Baldwin

شمع نیست بلکه انگشت است. و متوجه نشد که یک جای کار می‌لنگد و آن سینه‌های بتانی است که به نظر بزرگ‌تر می‌رسید. اگر بتانی می‌دانست که به زودی می‌میرد، باز هم حاضر می‌شد با مایلز باب دوستی آغاز کند؟ یکی از اشعارش درباره‌ی همین بود، این که اکنون چقدر همه‌چیز دست‌نیافتنی است، و این که حالا چقدر دیر است. از افسوس چه سود.

چشمان بتانی بسته بود، حتماً کسی این کار را کرده بود، همین‌طور که دست‌هایش را مرتب کرده بود، و حتی لبخندش موقر و غلط‌انداز بود. مایلز درست نمی‌دانست که چه‌طور می‌شود به لب مرده بعد از مرگش خنده نشاناند. بتانی به وقتی که زنده بود شباهت چندانی نداشت. انگار نه انگار که مرده بود. فقط حالا به نظر کوچک‌تر و در عین حال به‌طور غریبی بزرگ‌تر شده بود. مایلز هرگز تا به این حد به هیچ مرده‌ای نزدیک نشده بود. آن‌جا ایستاده بود و زل زده بود به بتانی و دو آرزو داشت: کاش او هم مرده بود؛ و کاش قلم و کاغذش را با خودش آورده بود. دلش می‌خواست یادداشت بردارد. آخر، این مهم‌ترین رویدادی بود که در زندگی مایلز اتفاق افتاده بود. لحظه‌به‌لحظه، تغییری بزرگ در او در حال شکل‌گیری بود.

شاعران در لحظه اشعاری به ذهنشان خطوط می‌کند، ولی بعد از آن گذرا از ذهنشان می‌گذرد. برای مثال، مایلز هرگز قبلاً متوجه این مسئله نشده بود که گوش‌های بتانی موزون نیست. یکی از گوش‌هایش کوچک‌تر و قدری کشیده‌تر است. نه متوجه آن شده بود و نه شعری درباره‌اش سروده بود. حتی درباره‌اش با او صحبت هم نکرده بود. حتی اگر بتانی به آن آگاه هم بود، به نظرش حیف بود، درباره‌ی این حقیقت تازه کشف‌شده هیچ‌چیز به او نگفته بود: خم شد و پیشانی بتانی را بوسید، و بویش را تا عمق وجودش استشمام کرد. بوی اتومبیل نو می‌داد. ذهن مایلز پر بود از افکار شاعرانه. در همه حال می‌توان دل خوش

داشت که ابرها خواهند رفت و خورشید پرتو مشعشع خود را نمایان خواهد ساخت، جز در برابر توده‌ی ابر مرگ که پس از آن انواری نیست. درباره‌ی مرگ به فکر فرورفت: بیشتر به زلزله می‌مانست، شاید هم از ارتفاعی بسیار زیاد به زمین رها می‌شد و با شدت هر چه تمام‌تر به زمین برخورد می‌کرد، نفس ما را می‌گرفت و دیگر نمی‌توانستیم بخوابیم یا بیدار شویم یا چیزی بخوریم یا به کارهایمان برسیم یا حتی به تماشای برنامه‌ی مورد علاقه‌مان از تلویزیون بنشینیم. در عین حال مرگ مه‌آلود نیز هست، اما سوزناک و شاید به جای ابر، مه سوزن‌هایی کمی تیز در بر دارد. سوزن‌ها. هر مه مرگی هزاران سوزن مشعشع در خود دارد. آیا حس می‌شود؟ آیا کامل متوجه آن می‌شویم؟

بعد فکری به سر مایلز زد درست مثل به صدا درآمدن ناقوسی بزرگ و سربی، که بتانی مرده است. صدای غریبی بود، اما اگر از من پرسید غریب بودنش بستگی به این دارد که واکنش شما چه باشد. بیدار می‌شوید و به یاد می‌آوردید که کسی را که عاشقش بودید مرده است. بعد با خود فکر می‌کنید: واقعیت دارد؟

بعد فکر می‌کنید چقدر غریب است، چه‌طور می‌توانید به خود یادآور شوید کسی که عاشقش بوده‌اید مرده است، و حتی وقتی به آن فکر می‌کنید، این فکر دوباره به سراغتان می‌آید که کسی را که عاشقش بوده‌اید مرده است. و این همان مه احمقانه است، همان سوزن‌ها یا چوگان است که در روده‌هایتان فرومی‌رود یا بدترین چیزی است که فکرش را می‌کنید و همین‌طور ادامه می‌یابد. اما بالاخره یک روز به خودتان می‌آیید.

مایلز همان‌جا ایستاده بود و غرق در خاطراتش بود تا این که مادر بتانی، خانم بالدوین، آمد و کنارش ایستاد. چشمانش خشک، ولی موهایش ژولیده بود. فقط پلک یک چشمش را سایه زده بود. شلوار جین با یکی از تی‌شرت‌های

کهنه‌ی بتانی را به تن داشت. حتی تی‌شرت موردعلاقه‌ی بتانی هم نبود. مایلز هم ناراحت بتانی بود و هم مادرش.

خانم بالدوین گفت: «اون دیگه چیه؟» صدایش غریب و زنگ‌دار بود، انگار که داشت از زبانی دیگر ترجمه می‌کرد؛ یکی از زبان‌های مثلاً هندواروپایی. مایلز گفت: «اشعارم، اشعاری که برای او سروده بودم.» به شدت عبوس بود. لحظه‌ای تاریخی بود. یک روز شرح‌حال‌نویسان مایلز درباره‌ی آن خواهند گفت. «سه هایکو^۱، یک سیستینا^۲، و دو تصنیف ساده. چند قطعه‌ی بزرگ‌تر. هرگز کس دیگری آن‌ها را نخواهد خواند.»

خانم بالدوین با چشمان خشک و نفرت‌انگیزش زل‌زد به صورت مایلز و گفت: «که این‌طور، می‌گفت شاعریت افتضاحه.» دستش را برد داخل تابوت و لباس بتانی را صاف کرد. بهترین لباسش بود، با تارهای عنکبوتی، و چند سوراخ که از آن‌ها لباس کشی سیاه و خارش‌آور بتانی پیدا بود. دست‌های بتانی را نوازش کرد و گفت: «خُب، خدا نگه‌دار، دختر عزیزم. یادت نره کارت‌پستال بفرستی.»

از من نخواهید که بگویم منظورش از این گفته چه بود. مادر بتانی گاهی از این حرف‌های عجیب و غریب می‌زد. از دین بودایی برگشته و معلم‌جانشین ریاضی بود. یک بار مچ مایلز را هنگام تقلب در امتحان جبر گرفته بود. رابطه‌ی بین مایلز و خانم بالدوین حتی زمانی که بتانی و مایلز با هم دوست شدند هرگز روی خوش ندید، و مایلز نمی‌دانست باور کند که بتانی واقعاً شعرهایش را دوست نداشته است. معلمان‌جانشین به آن‌ها که می‌رسند شوخ‌طبعی غریبی می‌یابند.

۱. نوعی شعر ژاپنی. م

۲. sestina شعری سی‌ونه خطی متشکل از بندهای شش‌تایی. م